

تبرستان
www.tabarestan.info



آقامیس مازرونی (سرودهای تبری)

روح الله مهدي پور عميراي
(بشار مازنی)

تبرستان

www.tabarestan.info

به نام خداوند جان و خرد

تبرستان

www.tabarestan.info

اتامیس مازرونی

تبرستان

(سرودهای مزی)

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به
همه مردان و زنان دیارم

آقا میس مازرونی

(سرودہای تبری)

تبرستان

www.tabarestan.info

روح الله مهدی پور عمران

(ویشار مازنی)

سرشناسه	: مهدی پورعمرانی، روح‌الله، ۱۳۳۹ -
عنوان و نام پدیدآور	: انا میس مازنی: سروده‌های تبری/ روح‌الله مهدی پورعمرانی.
مشخصات نشر	: تهران: رسانش نوین، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۳۶ ص.
شابک	: 978-600-6826-72-1
وضعیت فهرست نویسی	: فها
عنوان دیگر	: سروده‌های تبری
موضوع	: شعر مازندرانی -- قرن ۱۲ -- ترجمه شده به فارسی
موضوع	: شعر فارسی -- قرن ۱۲ -- ترجمه شده از مازندرانی
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ م ۹۳۲/۴۲۴۹ PIR
رده بندی دیویی	: ۸۵۹/۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۳۹۵۶۶۰



تهران. خیابان بهار شمالی. کوچه شکیبا. نبش شیرازی. شماره ۷. واحد ۲
تلفن: ۷۷۵۳۰۵۳۶ - ۹۱۲۱۳۰۹۱۳۱ www.rasanesh.com

اتامیس مازونی

روح‌الله مهدی پور عمران (ویشار مازنی)

طرح جلد و صفحه‌آرایی: علیرضا علی‌نژاد

حروف‌نگاری: خدیجه اسماعیل پور

لیتوگرافی: فیلم گرافیک

چاپ: متین

صحافی: ولیعصر

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ اول، تهران، ۱۳۹۳

شابک: ۱ - ۷۲ - ۶۸۲۶ - ۶۰۰ - ۹۷۸

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

کله ونگ

«آتایس مازرونی» مجموعه‌ای از شعرهای کوتاه است که از سال‌ها قبل به مقتضای حال و هوای گوناگون نوشته‌ام و حالا این قلم‌اندازها را از این جا و آن جا جمع کرده‌ام تا به یادگار بماند. پاره‌ای از این شعرها، ناتمامند. نه صرفاً به لحاظ مضمون بلکه از نظر ساختار.

پاره‌ای از این شعرها به سبک آزاد و بیرون از عروض سستی، ساخته شده‌اند که در دفتر اوّل، آمده‌اند و پاره‌ی دیگر که در پیکره‌ی چهارگانی (رباعی) ساخته شده‌اند و از عروض سستی شعر

پارسی پیروی می کنند، در دفتر دوم نشسته اند و برای این دوپارگی هیچ دلیل خاصی در نظر نبوده است. به هر روی...

شعر - چنان که افتد و دانی - حاصل لحظه هاست. وقتی از زمانش بگذرد. مثل آن است که آهن، سرد شود. دیگر چکش خوری اش را از دست می دهد.

چرا که "آهن را باید تا وقتی که گرم است کوبید و شکل داد." اما این به معنی این نیست که نمی توان و یا نباید یک بار دیگر به سراغش رفت، در کوره اش گذاشت و روی سندان قرار داد و کوبید.

از این رو، این پاره شعرها را در وقت مناسبی می توان از سر سرود.

به دیگر گونه ای و یا به همین گونه و درازتر و یا کوتاه تر. به هر روی، برخی از این پاره ها به "هایکو" مانندند و پاره ای دیگر به شعرهای کوتاه.

خواه سپید و بی وزن و نثرواره و خواه موزون و قافیه دار. پس هیچ دلبستگی شیدایی به وزن و قافیه و یا دوری از این دو در کار نبوده است.

چرا که هیچ کدام از این عناصر بایسته ی شعر نیستند. بایسته ی شعر اما، احساس شاعرانه است. باشد که پسند آید.

ر، م، عمران
(ویشار مازنی)

تبرستان
www.tabarestan.info

دفتر اول
اسا شعر

تبرستان
www.tabarestan.info

۱

āsemun sepanji vāyne

Māre čarqade teti

Ou xeyne

آسمون سه پنجی واینه

مار چارقد تتی

او خینه!

آسمان به شدت می بارد
شکوفه‌های روسری مادر
سیراب می‌شود

har detā ler bahine
attā, noye dele
attā, noye dayyā
Pire mardī - o - deryo

هر د تا لر بهینه
اتا، نوی دله
اتا، نوی د یا
پیر مردی و دریو!

هر دو آرام گرفته‌اند
یکی توی قایق
و یکی بیرون از قایق
پیر مرد و دریا



pir zenā
refāqe sar
nište še tināri re
ečkelene

پیر زنا
رفاق سر
نیشته شه تیناری ر
اچکلنه!

پیر زن
در ایوان
تنها نشسته است و
پنبه‌ی تنهایی‌اش را می‌زند

Shemāle	شماله
Damerde	د مرده
Pāppeli par bayte	پاپلی پر بیته
tetikāk vā bahiye	تتی کاک وا بهیه
Detā češ pet bahiye	د تا چش پت بهیه
Te bemuen četi bayye?	ته بموئن چتی بیه؟

مشعل خاموش شد
پروانه پر زد
غنچه باز شد
چشم‌هایم به در ماند
پس کی می‌آیی؟

تبرستان
www.tabarestan.info

۵

Eftāb te bazene
Sar bune me tināri
Armune še sāye!

اُفتاب ته بزنه
سر بونه مه تیناری
ارمون شه سایه!

اُفتاب سر زد
تنهایی ام به پایان می رسد
بنازم سایه را!

۶

Deru kelāk hākerde

Vāzi ye dim

Kaveze raj re baverde

دریو کلاک ها کرده

وازی دیم

کوز رج ر بورده!

دریا توفانی شد
از روی شن‌های ساحل
رد پای لاک پشت را محو کرد!

تبرستان
www.tabarestan.info

۷

Māh re zenduni
āsemun re rāh rāh
Vimmeh az pešte čaper...

ماه ر زندونی
آسمون ر راه راه
ویممه از پشت چپر...

ماه را زندانی
آسمان را راه راه
از پشت پرچین می بینم...

۸

Tināre tikā

تینار تیکا

Ouye dele

اوی دله

vinne še xedde

وینه شه خد ده

توکای تنها
خودش را در آب تماشا می کند.

تبرستان
www.tabarestan.info

۹

Vannāli anne mejene

Ke še zenduni bune

وننالی انه مجنه

که شه زندونی بونه!

عنکبوت آن قدر راه می‌رود
که خودش زندانی می‌شود

۱۰

češše vammeh

چششه وَممه

Me xiyāl

مه خیال

šune in bum un bum

شونه این بوم اون بوم

Ki gete denyā gate?!

کی گته دنیا گته؟!

چشمم را می‌بندم

خیالم

به این بام و آن بام سر می‌کشد

چه کسی گفت که دنیا بزرگ است؟!

تیرستان
www.tabarestan.info

۱۱

Vāyne

واینه:

Vāreš

وارش

Šelāb

شِلاب

Seterik

سِتریک

Terik

تِریک!

می بارد:

باران

سیل آسا

بوران

تگرگ!

Tāze šî bamerde zenā re munne
Pire çappune lale

تازه شی بمرده زنا ر مونه
پیرچپونه لاله

به زنی تازه شوی مرده می ماند
نی چوپان پیر!

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳

Ruz – ā – šu

češ baytekā kenenne

Tāmešāči

Višterek kâ kânne

روز آ شو

چش بیتِه کا کِنِه

تماشاچی

ویشتِرک کا کِنِه!

روز و شب

قایم باشک بازی می کنند

تماشاچیان

بیشتر از آن دو بازی می خورند!

Kare māhe šu

Paleng ene ou baxere

māh

Hessele dele larzenike

کِرماه شو

پَلنگِ اِنِه او بَخِرِه

ماه

هَسِلِه دِلِه لَرزَنیکِه

در شیی مهتابی
(که) پلنگ می آید آب بخورد
ماه
در مرداب می لرزد

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۵

Rujā dar biyamu

Sekelim nelne teti

Te bazene!

روجا در بیَمو

سِکَلیم نِلْنِه تِتی

تِه بَزْنِه!

ستاره‌ی سحری در آمد
خار نمی‌گذارد شکوفه
بشکفت!

Vale vāreš bazu-e-

Mār vare bayne rame

Xer be xerdim dakefe

četi vešunne vene jam hākenim?!

وَلِ وارش بَرُوئِه

مار وَرِه بَیْنِه رَمِه

خِر بِه خِر دیم دَکِفِه

چَتی وَشُونَه وَنِه جَم هاکنیم؟!

باران، اریب بارید
گوسفندها و بره ها قاتی شدند
وقتی آفتاب بیرون بیاید
چگونه باید آن ها را از هم جدا کنیم؟!

Zelfe še dayte hevā

زلفِ شِه دَیْتِه هِوَا

čāj kele

چاجِ کِلِه

Rez reze xunneš sarite

رِز رِزِه خوئِش سَرِیْتِه

še attā čake sar essā-e-telā

شِه اَتَا چَکِه سَرِ اِسَائِه تِلَا

Peš pešu zanne še tanne!

پِش پِشُو زَنِه شِه تَنّه

آسمان، ریز ریز باران را شروع کرد
ناودان
آوازه‌های نرم نرم‌اش را از سر گرفت
خروس، روی یک پایش ایستاده
و دارد تن‌اش را می‌خارد

Bi čamešk o daseču بی چَمَشک و دَسِه چو
 Vare pet burdeme tā čelābe sāmun وَرِه پَت بُوردِمِه تا چَلابِ سامون
 Vang e vā hākerdeme وَنگِ وا ها کِرِدِ مِه
 še raš telemme شِه رَشِ تِلِمَّه
 Lemmere šukābaet لِمِرِه شوکا بَئیت
 še telemme hākteme شِه تِلِمِه ها کِتِمِه
 Eškāri gu e miun اِشکاری گوئِه میون
 Dāšte čaresse داشتِه چَرِسَّه

بدون پای افزار و چوبدستی
 پاکشان پاکشان رفتم تا چلاو
 بانگ زدم و گاو خاکستری ام را صدا زدم
 در پایین دست «شوکا بئیت»
 گاوم را پیدا کردم
 میان گوزن ها
 داشت می چرید

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۹

Lale

Me yāre galiye

Xale tume

Mene yār ku bamunesse

لَـلَـه

مِه یارِه گَلی یِه

خَلِه تومِه

مِنِه یار کو بَمُونِسَّه!

نی لبیک

حنجره‌ی یار من است

زمان درازی است

که یارم در بیلاق مانده است!

Telā -e- dem dare dayyā

تِلَاثِه دِم دَرِه دَ یَا

Bāxesem

باخِسم

Valke me yār biye, me xu -e- dele

ولَکِه مِه یارِبیّه، مِه خوئِه دِلِه!

خروس، دمش هنوز بیرون از لانه مانده است!

بخوابم

بلکه یارم به خوابم بیاید.

čelčelā dassine

چلچلا دسینه

Me delvar

مه دل ور

Albe -su e- pešti

آلب سوئه پستی

Dar ene

درانه

Amšu ay

امشو آی

Me del sarušte!

مه دل سروشته!

مثل قارج است

یار من

رعد و برق که می زند

بیرون می آید

امشب باز

دل من کوچ کرده است

Nesbe šu vaxti vune

āsemun še lampā re su kenne

hammes hammes

Numze bāzi xejire!

نِصِبِه شووختی وونِه

آسمون، شِه لَمپاره سو کِنِه

هَمِيس هَمِيس

نومزه بازی خجيره!

شب وقتی به نیمه می‌رسد
آسمان، گردشش را روشن می‌کند.
زود! زود
نامزدبازی، مزه دارد!

۲۳

Vā	وا
Verge vāri	ورگه واری
Pete meh re ram dene	پته مه ره رم دینه
āsemun	آسیمون
še letkā re mervāri kāyne!	شه لیتکاره مرواری کاینه!

باد مانند گرگ
ابرهای در هم پیچیده را می تاراند
(آنگاه) آسمان
در باغچه اش مروارید می کارد.

čel - o - ču

Bi valg - o - vāš

Varfe ruze sevāhi

Diyāri

Reme dele

Tikā re češmek zanne

šāl valik!

چل و چو

بی ولگ و واش

وَرَفِ روزِ صِواحی

دیاری

رِمِه دِلِه

تیکا رِ چِشمِک زَنَه

شال ولیک!

شاخه‌ها

بی‌برگ

صبحِ روزِ برفی

آن رو به رو

توی بیشه

توکارا چشمک می‌زند

بوته‌ی زالزالک

۲۵

Dāre tek

دارِ تَک

Maejek

مئِیجَک

Fermuni

فِرْمونی

Pire aše mehmuni

پیره عَشِه مِهمونی

بالای درخت
مثل کشمش خشکیده است
خرمالو
خرس جشن گرفته است!

۲۶

Zik par bazu-e-

Pahleme nāzeke xāl

Emu, šiye

زیک پر بزوئه

پهلم نازکه خال

امو، شیه!

سینه سرخ پر زد
شاخه‌ی نازک پهلم
تکان می خورد.

۲۷

Yax lelek bayme

Galge ferdine mā

tow

Hāde mere ey eḡtāb

یخ للک بیمه

گلگه فردینه ماه

تو

هاده مره ای افتاب!

قندیل شدم

در چله ی تابستان

بر من بتاب

ای افتاب!

taše qes, kelhene

Kelhene qes, kelvā

Kene das dare me qes?

تشه قس، کلهنه

کلهنه قس، کلوا

کنه دس دره مه قس؟!

سهم آتش، خاکستر است

سهم خاکستر، فطیر

سهم من در دست کیست؟!

تبرستان
www.tabarestan.info

۲۹

Zemharire dele men kul šamme

Behāre mahre vāri!

زمهریره دله من کول شمه

بهاره مهره واری

در زمستان، پوست می‌اندازم
مثل ماری در بهار!

۳۰

Tire māhe sizze šu- e-
češe xu re kašemi
šu -e- omre zammi

تیر ماه سیزه شوئه
چشه خوره کشمی
شوئه عمره زمی

شب یلداست
خواب را از چشم‌ها دور می‌کنیم
عمر شب را می‌زنیم!

Gad babā	گد ببا
nun ā panir ā sabzi re xerde	نون و پنیر آ سبزی ر خرده
āsemunne ešiye	آسمون آشیه
me babā	مه ببا
Nun ā panir	نون آ پنیر
Vene tek mim baze	ونه تک میم بزه!
Tisā nun	تیسا نون
Me qesse	مه قسه
Bapete del dārme	بپته دل دارمه ...

پدر بزرگ
نان و پنیر و سبزی را می خورد
و به آسمان نگاه می کرد
پدرم ، نان و پنیر می خورد
و مهر سکوت به لب داشت
نان خالی
سهم من است
برای همین است که دل پر دردی دارم.

Mare sine xeškāeet

ماره سینه خشکائیت

Me betim vage seruš

مه بتیم ، وگه سروش

Mere xu kerde bā gahresari

مره خو کرده با گهره سری

Etiye

اتیه

Ke me dehum

که مه دهون

Hamti šire be kenne

حمتی شیر ب کنه

Haminesse me kalle

همینسه مه کله

šunge be -e-

شونگه بئه

پستان مادرم خشک بود
شکم از گرسنگی قار و قور می کرد
مادرم مرا با لالایی خواب می کرد
برای این است
که هنوز دهانم بوی شیر می دهد
برای همین است
که سرم بوی فریاد می دهد

تبرستان
www.tabarestan.info

۳۳

Intā kaftel

te dasse xeš dene

Dasse dasse Qašnik

Letkā re banessene !

اینتا کفتل

ته دسه خش دنه

دَسِه دَسِه قشَنیک

لتکا ره بَنَسِنِه

این سنگ

دست تو را می بوسد!

زاغ ها دسته دسته

باغ را در نور دیدند.

Rāse ye nāšte češ ā

Letkā ye dāšte deshmen

راسه ی ناشته چش آ

لتکائه داشته دشمن ...

چشم نداشتنه ی مترسک و
دشمن داشته ی باغ ...!

تبرستان
www.tabarestan.info

۳۵

Pāpeli teti sevāre

پاپلی، تتی سواره

Dunne teti čanne xāre

دونه تتی چنه خواره

Tetikāk mešteleQe galge behāre

تتی کاک مشتلق گلگه بهاره

Vanuše salum šune bečā bečāre

ونوشه سلوم شونه بچا بچاره

پروانه، سوار بر شکوفه شده است
پروانه می‌داند که شکوفه چقدر زیباست
شکوفه، مژده‌ی نوبهار است
بنفشه به پیشواز گل پامچال می‌رود.

āsemun

še lačere dimme bašurde

Pelemāz pel bazu -e-

Restemezāle tirkamun

Eftāb xāne pelle bure yoor

Bure deryu -e- dele

Hasnu hākene

آسمون

شه لچر دیمه بشورده

پلماز پل بزوئه

رستم زال تیر کمان

افتاب خوانه پل بوره یور

بوره دریوئه دله

هسنو هاکنه

آسمان

صورت خاک گرفته/اش را شست

تنگ غروب، پل زد

رنگین کمان

افتاب می خواهد برود آن طرف

برود توی دریا

آب تنی کند!

۳۷

Ajike vesse

آجیکِ وِسه

Tele kafene ayyā

تله کفنه ایا

Kene vesse

کنه وِسه

ādeme čak tale dare?

آدم چک تله دره؟!

به خاطر کرم خاکی است

(که) اییا به دام می افتد

به خاطر چه کسی

پای آدمی به دام می افتد؟!

Teti	تتی
dāre 'alpā – e –	دار لمپا ئه
Dār	دار
Bāqe Qeraul	باغ قرئول
QeraUl su aQe nāre	قرئول سو اقه ناره
šu ve re bim giyne	شو و ره بیم گیینه
Dār aQe teti nāre	دار اقه تتی ناره
Valg nāre	ولگ ناره
Katine	کتینه

شکوفه
فانوس درخت است
(و) درخت
نگهبان باغ
نگهبان اگر مشعل نداشته باشد
شب، ترس او را از پا در می آورد
درخت اگر شکوفه نداشته باشد
(و) برگ نداشته باشد
هیزمی بیش نیست!

۳۹

تبرستان
www.tabarestan.info

āsemun

anne kečik niye

Ke paččime šeXe se

nāre Jā

kuter o pāpeli o tirenge vesse

dare Jā

Te nene

še dimā re tang hākeni

آسمون

انه کچیک نیه

که پچیم شیخ سه

جا ناره!

کوتر و پاپلی و تیرنگ و سه

دره جا

ته ننه

شه دیمار تنگ هاکنی!...

آسمان

آن قدر کوچک نیست

که برای گنجشک کوچکی

جا نداشته باشد

برای کبوتر و پروانه و قرقاول

جا هست

تو نباید

میدانت را تنگ کنی!

۴۰

Mishkā

میشکا

Teti sevāre

تتی سواره

Ine vesse

این وسه

xeš serune

خش سرونه!

گنجشک

شکوفه سواری می‌کند

برای این است که

خوب می‌خواند.

Kuk - o - tireng - o – tikā

Više re das baytene

Višeye dār dāre ben

bauokar šāle rage

کوک و تیرنگ و تیکا

ویشه ره دس بیتنه

ویشه‌ی دار داربن

بنوکر شالِ رجه

کبک و قرقاول و توکا

بیشه را رها کرده‌اند

زیر درختان بیشه

ردپای شغال دیده می‌شود

ādeme vaari dahiyen

Defe bayye

Inesse Qemire kemmi

men ā čukčuke zan!

آدم واری دهی ین

دفع بیّه

اینسه غمیره کمی

من آ چوک چو که زن

از بین رفته است
برای این است که از درد می‌گرییم
من و مرغ شبخوان

۴۳

Sangeles tur dakete	سنگه لس تور دکته
Nesfe tan dele	نصفه تن دله
Nesfe tan dayyā	نصفه تن دیا
attādas bayte vere uo- e- dele	اتا دس بیته وره اوئه دله
dār denniye	دار دنیّه
bāte heyvun še janemme benemā!	با ته حیوون شه جَنِم مه بنما!

ماهی سنگ لس به تور افتاده است
 نصف تنش اش توی تور
 و نصف تن اش بیرون تور
 دستی او را از آب گرفت
 دستی او را به آب بازگرداند
 گفت: حیوان تلاش خودش را کرده است.

āsemun

berme gali vaxti bune

time jār

še zelfe šuyne

āsemun ay ke re

Gel-e-egur hā kerde?

آسمون

برمه گلی وختی بونه

تیمه جار

شه زلف شوینه

آسمون ای که ر

گل وگور ها کرده؟!

وقتی آسمان

به گریه می افتد

خزانهای برنجزار

زلفش را می شوید

باز آسمان

چه کسی را نفرین کرده است؟

تبرستان
www.tabarestan.info

۴۵

vāreši ruze nefār

me bayte yār

me dassi berār

وارشی روز نفار

م بیته یار

م دسی برار!

کومه روز بارانی ام

یار باز یافته ام

برادر خوانده من!

pire anjili ye ben

xaf bahiye

nar tirenge xāl hedā

numzey maxmele dimme

badiye

mahe dele

sar be vise bazu-e

bi tefeng o

پیره انجیلی بن

خف بهیه

نر تیرنگه خال هاده

نومزه‌ی مخمله دیمه

بدیه

ماهه دله

سر به ویشه بزوئه

بی تفنگ و...

زیر درخت انجیلی پیر

پنهان شده است

قرقاوول نر را بر درخت نشانند

صورت مخملی نامزدش را

دید

توی ماه

سر به بیشه گذاشت

بی تفنگ و بی...

تبرستان
www.tabarestan.info

۴۷

Māhi

ماهی

Daru re xu vinne

دریو ره خو وینه

Estāre

استاره

āsemun re

آسمون ره

Xu -e- pešti

خوئه پشتی

Estāre māhi pidā bayye

استاره ماهی پیدا بیه

ماهی

دریا را خواب می بیند

و ستاره

آسمان را

با همین خواب بود که

ستاره ماهی به وجود آمد!

۴۸

Til tā sāx

تیل تا ساخ

Vešnā betim

وِشنا بتیم

Burite rāh

بوریتِه راه

xeške dār me

خشکه دارمه

Espe kakki mene sar

اِسپِه کَکّی مِیْنِه سَر

Keli besāte

کَلِی بَسَاتِه

گل ولای تا زانو

شکم، گرسنه

راه گم کرده

من درختی خشکم

فاخته/ای سفید

روی سرم لانه ساخته است!

تبرستان
www.tabarestan.info

۴۹

Bene vešnā

بنه، وشنا

Hevā tešnā

هوا، تشنا

āsemun hasri našenne

آسمون حسری نشنه

Melige četi vene

ملیجه چتی ونه

Ruxenc re xu bavine

روخنه ره خو بوبینه؟

زمین، گرسنه

هوا، تشنه

آسمان، اشکی نمی‌ریزد

مورچه چگونه باید

خواب رودخانه را ببیند؟!

eftāb re piš kafene
setāre suye pešti
bene re perzu zanne
nemāsum
eftāb re demmāl kafene
šu re vayne še xene
pire amu sāzezan

اِفْتاب رِ پیس کَفَنِه
سِتاره سَوِی پِشْتِی
بَنِه رِ پَرزُو زَنّه
نِماشوم،
اِفْتاب رِ دِمال کَفَنِه
شو رِ وِیْنِه شِه خِنِه
پیره عمو سازه زَن!

از آفتاب زودتر بیدار می‌شود.
با کمک نور ستاره
زمین را می‌روید
غروب هنگام
از آفتاب عقب می‌افتد
و شب را به خانه می‌برد
پیر عموی رفتگر!

deru ye kelāk bimu دریوئه کِلاک بيمو
kaveze rajje bašurde کوزه رَجِه بشورده
vāzi čunne kaveze penek kiye وازی چونه کوزه پِنک کیه؟

موج دریا آمد
ردپای لاک پشت را شست.
ماسه چه می‌داند لاک پشت از چه تیره‌ای ست؟!

۵۲

hessele dele
gelām jer dakete
māhe dim beškesse

هسِلِه دِلِه
گِلامِ چِر دَکِتِه
ماهِ دِیم بِشکِسِه

بر برکه
برگی افتاد
صورت ماه شکست.

۵۳

dārgušeke čāje ben
pespelik keli besāte
vene še teke hevāre dāre
tā vene harf nateje

دارگوشیکه چاچِ بن
پسپلیکِ کیلیِ بساته
ونه شه تِگه هواره داره
تا وِنه حرف ، نتجه

سینه سرخ، زیر چتر قارچ درختی
لانه ساخته است.
(دیگر) باید مواظب حرف زدنش باشد!
تا حرف هایش درز پیدا نکند.

۵۴

deryu, kau

āsemun, kau

mirkā, kau

del, kau

delvare detā češ, kau

دِریو، کئو

آسمون،

میرکا، کئو

دِل کئو

دِل وِره دِ تا چش، کئو

دِریا، کبود

آسمان، کبود

مه‌ره، کبود

دل، کبود

دو تا چشم دلبر، کبود...

۵۵

delvare gerdene mirkā	دلوره گردنه می رکا
Me češe hasriye	مه چشه حسریه
hasri khoone me dele abriye	حسری، خون مه دل ابریه
Khale sakhte khoonne garden bayten	خله سخته خونه گردن بیتین!

گردن بند دلبر
اشک چشمان من است
اشک، خون دل ابری من است
خیلی سخت است خون را به گردن گرفتن!

تبرستان
www.tabarestan.info

دفتر دوم

Varfê ruze del bāhāre vāre xāne ورف روز دل، باهار واره خوانه!
 Jingā baze binj fiye lifā re xāne جینگا بزه بینج، فیه لیفا ره خوانه
 Rušene xene besune čāšte ruze روشنه خنه، به سون چاشته روز
 Espe pāpeli suye lampā re xāne اسپه پاپلی، سوی لمپاره خوانه
 Par bakšīye del keli re xāne čikār? پر بکشیه دل، کلی ره خوانه چی کار؟
 Beškesse keli lāre miškā re xāne بشکسه کلی، لاره میشکا ره خوانه...

دل زمستانی، باد بهاری می خواهد
 شالی خرمن زده، پارو می خواهد
 خانه ی روشن، مثل روز روشن است
 پروانه ی سفید، نور گردسوز می خواهد
 دل پرکشیده، آشیان را می خواهد چه کار؟
 آشیان ویران، گنجشک لار می خواهد

šišek terāzi su re benemā te beru شیشک ترازوی، سو ره بنما، ته برو
Rujā dar bemu ruz bahiye vā te beru روجا در بمو روز بهیه وا، ته برو
čāšte gederā ke kakiye bapete del چاشت گذرا که ککی بیته دل
Kahu banne ben xunneš sar hedā te beru کهوبن بن خونس سرهدا، ته برو

ستاره‌ی سحری که خودش را نشان داد، تو بیا
روجا که در آمد و روز روشن شد، تو بیا
در نیمروز که "کوکو"ی دل سوخته
در دره‌ی کبود آوازش را سر داد، تو بیا

Šu – e – eftāb dam bazu – e
 čuk čuke zan vang bazu – e
 bel bele češ masse xu – e
 Belbel behāre vaču – e
 mehmune dašt o višu – e
 Māhe xene mašte su – e
 Hevāpere setāru – e
 setāre me yārre nadi?

شوئه، افتاب دم بزوئه
 چوک چوک زن ونگ بزوئه
 بلبله چش، مس خوئه
 بلبل، بهاره وچوئه
 مهمون دشت و ویشوئه
 ماه خنه مشته سوئه
 هوا پره ستاروئه
 ستاره! مه یار ره ندی؟

شب است و آفتاب استراحت می کند
 مرغ شباهنگ دارد می خواند
 چشم بلبل، مست خواب است
 بلبل، فرزند بهار است
 مهمان دشت و بیشه است
 خانه ی ماه، نورانی است
 آسمان، غرق ستاره است
 آهای ستاره! تو یار مرا ندیدی؟

mašti māj teti

varfe piš kati

kerčāle pali

šu re nāxeti

šune sar te dass

xu šuni las las

مشتی ماه تتی

ورف پیش کتی

کرچال پلی

شو ره ناختی

شونه سر ته دس

خو شونی لس لس

ای ماه تتی خانم!
که موهای پیشانی ات مثل برف سفید شده است
پیش دوک نخریسی ات
شب را نخواییدی
در حالی که شانه ی بافندگی را در دست داری
آهسته آهسته به خواب می روی

Heraze ou natunne pelle bavre

هرازه او نتونه پل ر بوره

Mena me delvare delle bavere

مین آمه دلور دل ربوره

Age seyl hakene men chelchelame

اگه سیل هاکنه مین چلچلامه

Delvare letkaye pali pidame

دلوره لتکائه پلی پیدامه

رودخانه‌ی هراز نمی‌تواند پل را خراب کند
نمی‌تواند دل من و دلبرم را ببرد
اگر سیل راه بیفتد، من پرستوأم
کنار باغچه‌ی دلبرم افتامی می‌شوم!

Bal bayte beneye vāreše armun

čāje keleye nevāješe armun

xu daplete češe bāleše armun

Dapšusse bahi dele nāleše armun

بل بیته بنه‌ی وارشی ارمون

چاچ کله‌ی نواجش ارمون

خو دپلته چش بالش ارمون

دپشوس بهی دل نالش ارمون

زمین آتش گرفته، درینا باران

درینا آواز ناودان

خواب در چشم پیچیده درینا بالش

دل آشفته‌ست درینا ناله!

تبرستان
www.tabarestan.info

۷

Zemessun burde behār ru biyārde

Biyābun re vanušeh su biyārde

Hevā tā batunesse bevāresse

Bene har ěi baxerde lu biyārde

زمستون بورد، بهار رو بیارده

بیابون ر ونوشه سو بیارده

هوا تا بتونسه، بوارسه

بنه هر چی بخرده، لو بیارده

زمستان رفت و بهار پیدا شد
بنفشه صحرا را روشن کرد
آسمان تا توانست، بارید
زمین هر چه را که خورده بود بالا آورد!

Māzerune dašte zelfe šeh xejire
Sevāhi sare eftābe te xejire
čappune lale —o-gāleše laylijān
Kare māhešu čappun bene xejire

مازرون دشت زلف شه، خجیره
صواحی سر افتاب ته، خجیره
چیون لاله وگالش لیلی جان
کر ماه شو، چیون بنه خجیره

باران ریز دشت مازندران زیباست
طلوع آفتاب در صبح زیباست
نی چوپان و تصنیف «لیلی جان» گالش
شب مهتابی در کلبه‌ی چوپان زیباست

Kerdhamerdedašte hāy -o-huye armun	کرد بمرده دشتِ های وهوی ارمون
Berār jun ruāre kerkatuye armun	برار جون روآر کر کتوی ارمون
Hitkā češme sare bečā ouye armun	هیتکا چشمه سر بچا اوی ارمون
Eskelem telār taneke duye armun	اسکلم تلار، تنگ دوی ارمون
Māzerune dašte kar kasuye armun	مازرون دشت کر کسوی ارمون
Junemarde dusse xelq-o- xuye armun	جونمرد دوس خلق و خوی ارمون

"های های" کرد بمرده دشت آرزوی من است.
 سنگ و صخره‌ی "برار جون روآر" آرزوی من است.
 آب خنک چشمه‌ی "هیتکا" آرزوی من است.
 دوغ رقیق گاوسرای "اسکم" آرزوی من است.
 خوشه و خرمن دشت مازندران آرزوی من است.
 خلق و خوی دوست جوانمرد آرزوی من است.

Denyāye meze yāre xene hāketene دنیای مزه یار خنه هاکنه
In varvari rāh re sarvari hāmetene این ور وری راه ر سروری هامتنه
Bātene mere bāxes vere xu vinni باتنه مره باخس و ره خو وینی
Ay tilbesarun če māQeye bāxetene ای تیل به سرون! چه ماقع باختنه

لذت دنیا پیدا کردن خانه‌ی یار است
این راه شیب را با پای سر رفتن است
به من گفتند بخواب تا به خوابش ببینی
ای خاک بر سرتان! چه وقت خوابیدن است؟!

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۱

Māhi re badime sar jur šiye	ماهی ره بدیمه سر جور شییه
Deru ye ou re dāšte yur šiye	دریوی او ره، داشته یور شییه
Gete deru ye ou tale tilenne	گته دریوی او تله ، تیلنه
Telenni - o - šuri del re ketene	تلنی و شوری ، دل ره کتنه
šdeme omre miun re vesenne	آدم عمر ره میون ره وسنه

ماهی را دیدم که داشت خلاف جریان رود می‌رفت
 داشت از دریا بیرون می‌رفت
 می‌گفت: آب دریا تلخ است، آلوده است
 تلخی و شوری‌اش دل را می‌زند
 (آدم) را نصف عمر می‌کند!

On geder ke hayrā hayrā bahiye
Bālā pāinā pāin bālā bahiye
Demāvanne jā das annā baeetmi
Amāhāne sine messe daryā bahiye

اون گدر که هیرا هیرا بهیه
بالا پایین آ پایین بالا بهیه
دماون جا دس انا بئیتی
اماهاان سینه مٹ دریا بهیه

آن زمان که شورشی به پا شد
بالا پایین و پایین، بالا شد
دستمان را بالا بردیم تا با دماوند همقد شویم
(و) سینه‌مان به وسعت دریا شد...

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۳

čanne sabr -ā- sekut dāyni demāvan

Dime āfle čakut dāyni demāvan

Su – ā – lle biz bazen behel batersen

Halā bād – ā – berat dāyni demāvan

چنه صبراً سکوت داینی دماون

دیم آفله چکوت داینی دماون

سو آله بیز بزنی بهل بترسن

حالا باد آ بروت داینی دماون

چقدر صبر و سکوت داری، دماوند!

صورت آبله گون داری، دماوند!

اخم کن! بگذار ازت بترسند

هنوز ابهت داری، دماوند!

دماون کوه ته سر، ورفِ کلی ی Demāvnne kuh te sar varfē keliye
 ابرِ کاکرون ته خنه ی پلّی ی Abre kākarun te xeneye paliye
 ضحاک چنگوم ته تن دِماسِنی ی Zehāke čengum te tan demāsenniye
 آهنگِرِ مردی و ره بِمسنی ی āhengere mardī ve re bemsenniye

ای کوه دماوند! قلعات آشیانه ی برف است
 بازی گاه ابر، پیش خانه ی توست
 ضحاک در تن تو میخکوب شده است
 آن مرد آهنگر (کاوه) او را تنبیه کرده است.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۵

Vanuše mešteleQe fasle behār	ونوشه، مشتلق فصل بهار
Nug bazu sevāhi sar više kenār	نوج بزو صواحی سر، ویشه کنار
Raš tikā reme dele čičā bazu	رش تیکا رم دله چیکا بزو
Ke behār bimu behār bimu behār	که بهار بیمو بهار بیمو بهار!

بنفشه مژده فصل بهار
صبح زود کنار بیشه جوانه زد
توکای خاکستری در انبوه شاخه‌ها چهچه زد
که بهار آمد! بهار آمد! بهار...

demāvanne kuh tu mis hākerde dassi دِماوَن کوه، تو میس ها کِرده دَسِی
anne baxerdi varf o terik ke massi اَنه بَخِرْدی وَرَف و تَرِیک که مَسِی
mardek gel be gel rās bunene ništenene مَرْدِم گِل به گِل راس بونِه، نِشِتنِه
tu hemāleni usini, tu vassi تو هِمَالِنِی اوسِینی، تو وَسِی

کوه دماوند! تو دست مشت کرده‌ای
آن قدر برف و تگرگ خوردی که مستی
مردم گاهی بلند می‌شوند گاهی می‌نشینند
تو آستین بالا زده‌ای، تو برای بلند شدن کافی هستی!

Asbe kerekā zin o palunne kuyne	آسبِ کِرِه کا، زین و پالونِ کویِنِه
tāze bezā gu čarun čarunne kuyne	تازِه بِزاگو چَرونِ کویِنِه
Pire lā kate yāre jevunne kuyne	پیرِ لا کَتِه یارِ جوونِ کویِنِه
ādeme vešnā vadeye nunne kuyne	آدِم وِشِنَا وَعده‌ی نونِ کویِنِه

کره اسب، زین و پالان را می‌خواهد چه کار؟!
 گاو تازه زاییده، چران چران را می‌خواهد چه کار؟!
 پیر بستری، یار جوان را می‌خواهد چه کار؟!
 آدم گرسنه، وعده‌ی نان را می‌خواهد چه کار?!

Sag balusse gene jānever tan dakete سَگِ بَلُوسِه گِنِه، جَانِوَر تَن دَکِتِه
Burite varzā nāxelvati han dakete بُوْرِیْتِه وِرْزَا نَاخِلَوْتِی هَن دَکِتِه
Yārun peresin fenere su das bairin یَارُون پِرِسِیْن فِنِرِسُو دَس بَیْرِیْن
xaver bimu -e asbe kere ban dakete خَوَر بَیْمُوْئِه اَسْب کَرِه، بَن دَکِتِه

سگ پارس کرد می گوید جانور نزدیک شده
گاو نر رمیده ناگهان در دره افتاده
یاران پیاخیزید فانوس در دست بگیرید
خبر آمد که کره اسب به دره پرت شده است

۱۹

Demāvanne kuh tu abre jā kā kerdî دِماوَن کوه! تو اَبَرِجا کا کِردی
deryu re diyāri šar tāmēšā kerdî دِریو رِ دِیاری شَر تَامِشا کِردی
Anne biz o bāmer bazui šāhun re آنه بیز وبامِر بَزوئی شاهون رِ
Mardi bāte ke tu dasse mis hākerdî مَرَدی باتِه که تو دَس میس ها کِردی

ای کوه دماوند! تو با ابرها بازی می کردی
از راه دور دریا را تماشا می کردی
آن قدر اخم و نهیب زدی پادشاهان را
(که) آن مرد بزرگ گفت که تو مشت گره کرده ای!

Inje esāme felbne kuh diāre	اینجهِ اِسَامِه فِل بَن کوه دیاره
Abr mere nemene Qazel asb sevāre	اَبَر مِرِه نِمِنِه قَزَل اسب سواره
sā kuhe dāmen sāmune jāne yāres	سا کوه دامن سامون جان یاره
Yārre hāršien diāri šar či xāre	یا رَه هارشین دیاری شر چی خواره

اینجا که ایستاده‌ام کوه فیل بند پیدا است.
به نظرم می‌رسد که ابر بر اسب سفیدی سوار شده است.
دامنه‌ی (آن) کوه، محل زندگی یار نازنینم است.
تماشای یار از راه دور چقدر زیباست!

۲۱

demāvane kuh te del attā tanire دِماوَنِ کوه، تِه دِل اَتَا تَنِیرِه
kuhe ker katu te piš messe fatire کوهِ کَر کَتَو تِه پِیش مِثِ فَطیرِه
mardem bapete del dārenne bičemerek مَرْدَم بَیتِه دِل دَارَنَه، بی چِمَرِک
enenne te piš o kenne Qemire اِنِه تِه پِیش و کِنِه غَمیرِه

ای کوه دماوند! دلت مثل یک تنور است.
سنگ و صخره‌ی کوه پیش تو مثل یک فطیر است.
مردم دل پر دردی دارند ولی ساکتند
پیش تو می‌آیند و زاری می‌کنند.

demāvanne kuh te dele taše dāme دِماوَن کوه تِه دِلِ تَشِه دَامِه
felure bakeš yax bazume bečame فِلوره بَکِش، یَخ بَزومِه، بَچامِه
men hečči te jā hečči te jā nexāme مَن هِچِی تِه جَا هِچِی تِه جَا نِخَامِه
dunni či xāme te jā taškā xāme دُونِی چِی خَامِه تِه جَا؟ تَشِکَاخَامِه

ای کوه دماوند! قربان آتش دلت
سرفه کن که من یخ زدم، سردم است.
من هیچ چی، از تو نمی‌خواهم.
می‌دانی چه چیز از تو می‌خواهم: آتش بازی (آتش‌فشانی) می‌خواهم

تبرستان
www.tabarestan.info

۲۳

دِماوَن کوه میم بَرَه تِک داینی چه! demāvanne kuh, mim baze tek dāyni če
 تَشِ مَرْدِمُونِه شِ چِنِک داینی چه! taše mardemunne še čenek dāyni če
 تَنُورِه بَکَشِ! اويا هَدِه، شونگ بکش ānure bakeš uyyā hadeh šong bakeš
 دَخُون بَخُون بِي چِمِرِک داینی چه daxun baxune bičemerek dāyni če

ای کوه دماوند! چرا دهان قفل شده داری؟
 آتش مردم را چرا در دلت نگه می‌داری؟
 سرفه کن، بانگ بزن، فریاد بکش!
 آوازهای بی‌سروصدا چرا داری؟

Mangel taš hayte halume sar basute منگل تش هیته هلومه سر بسوته
 ezzāresi o ziāretsar basute ازارسی و زیارت سر بسوته
 tu gemun kenni itanne šar basute تو گمون کنی ایتنه شر بسوته
 nāmard ādemune bal o par basute نامرد آدمون بال و پر بسوته

منگل آتش گرفت، هلومه سر سوخت
 ازارسی و زیارت سر سوخت
 تو فکر می کنی فقط همین جا سوخت؟
 بال و پر نامردمان سوخت.

تبرستان
www.tabarestan.info

۲۵

دنیا تش هیتّه، آدمی زاد بَسوْتِه
 اسیر و فراری و آزاد بَسوْتِه
 دنیا بِنه روز حَمْتی هِپس هِپس ب
 اینه سِرِه کِه آدمی زاد بَسوْتِه.

denyā taš hayte ādemizād basute
 asir o ferāri o azād badute
 denyā bene ruz hamti hepes hepes be
 inessere ke ādemizād basute

دنیا آتش گرفت، انسان سوخت.
 اسیر و فراری و آزاد، سوخت.
 دنیا از روز ازل همین طور شلوغ بود.
 برای این است که انسان سوخت.

ye be više re gej hākerde vanuše	وَنُوشِی بِ وِشِه رِجِ هَاکِرِدِه
vā dakete še šemšere tej hākerde	وَ دَاکِتِ شِ شِمِشِرِ رِجِ هَاکِرِدِه
vāš o malef o dāre teti hiā hiā	وَ اش وَ مَلَفِ وَ دَا رَتِی حِیَا حِیَا
sahrā re be sune gangerej hākerde	صَحْرَا رِ بِه سُونِ گَنگِرِجِ هَاکِرِدِه

بوی بنفشه، بیشه را دیوانه کرده است.
 باد اقتاد و شمشیرش را تیز کرده است.
 علف و ملف و شکوفه‌های درخت با همدیگر
 بیابان را مانند گنگرج کلا (چالو) زیبا کرده است.

vāreši šu še oyyā re sar hedāme وارشی شو، شه اويا رسر هدامه
 mardeme denyā re men xaver hedāme مردم دنیا ر من خور هدامه
 Qul bine men še vange hader hedāme غول بينه من ش ونگ هدر هدامه
 pite mehe šu pāpeli par hedāme پيته مه شو، پاپلی پر هدامه

در شبی بارانی سربانگم را سر دادم.
 به مردم دنیا خبر دادم.
 کر بودند، فریادم را تلف کردم.
 در شبی مه آلود، پروانه‌ای را پر دادم. (کنایه از دسته گل به آب دادن)

mangel taš hayte peren o zeyd basute مَنگِلِ تَشِ هَیْتِه پَرِن و زَیْد بَسوْتِه
perash o razeke o pujerd basute پَر اَسَب و رَزِکِه و پُوچِرْد بَسوْتِه
taš ke dakete ve xešk o šir nakenne تَشِ کِه دَکِیْتِه وِه خِشک و شیر نَکِنِه
sange darekā, āsā kererd basute سَنگِ دَرکا، آسا، کِلِرْد بَسوْتِه.

مَنگِلِ آتَشِ گِرِفْت، پَرِنْد و زَیْد سوخت.
پَر اَسَم و رَزکِه و پُوچِرْد سوخت.
آتَشِ کِه اِفْتاد، خِشک و تَر نَمی‌کِنْد.
سَنگِ دَرکا، آسا، و کِلِرْد سوخت.

۲۹

zehl bimu -e xārike mäh re bayte	زحل بیموئه، خاریکِ ماهِ رِ بَیتِه
tariki bimu su -e hevā re bayte	تاریکی بیمو سوئه هوا رِ بَیتِه
zehl rad bune mäh diyāri bune	زحل رد بونه، ماه دیاری بونه
zehele seske bimu amā re bayte	زحل سِسکِه بیمو اما رِ بَیتِه

خسوف آمد، ماه زیبا را دربر گرفت.
تاریکی آمد و روشنایی آسمان را گرفت.
خسوف تمام می‌شود، ماه پیدا می‌شود.
ترکش‌های خسوف ما را هم دربر گرفت.

۳۰

te češe mejik teje xanjer re munne تِه چَشِ مِجِیک، تِجِ خَنجَرِ رِ مَوْنَه
te berfe detā bāxete mahre munne تِه بَرِفِه دِ تَا بَاخْتِه مَهَرِ رِ مَوْنَه
ta teke meze kelu šaker re munne تِه تِکِ مِزِه، کِلو شَکِرِ رِ مَوْنَه
de tā češ tene suye fener re munne دِ تَا چَشِ تِنِه، سَوِی فَنِرِ رِ مَوْنِه

مژده‌هایت، خنجر تیز را می‌ماند.
ابروهایت، دو مار خفته را می‌ماند.
مزه‌ی لب‌ت، حبه‌ی نبات را می‌ماند.
چشم‌هایت، شعله‌ی فانوس را می‌ماند.

۳۱

تلّاخونش کِنّه، شو بورده، پرسین telā xunneš kenne šu burde persin
 خو وله مَرْدِمِ خو بورده، پرسین xu vele mardeme xu burde persin
 نِماشوم تا صِواحی، اَنگِتارو nemāšum tā sevāhi angetāru
 تیرِنگِ خون جایِ او بورده، پرسین tirenge xun jāye ou burde persin

خروس می‌خواند، شب رفته، بیدار شوید
 خواب از سر مردم گنگ خوابیده پرید، بیدار شوید
 از سر شب تا سپیده‌ی صبح در رودخانه‌ی انگتارود
 خون قرقاول به جای آب رفت، بیدار شوید!

tāle čemere verg dakete gu ae dele تالِ چِمِرِه، وِرِگِ دَکِتِه گوئِه دِلِه
gāleš o vene sage del dakte velvele گالِش و ونه سَگِه دِلِ دَکِتِه وِلِ وِلِه
ferdā ke xaver dār bavuše erbāb فِرِدا که خَوَرِدار بَووِشِه اِرِباب
gāleše per o vene mār darenne dāre čele گالِش پَر و ونه مار دَرِنِه دَارِه چِلِه

صدای زنگ می‌آید: گرگ به گله افتاده است.
تشویش به دل گالش و سگ گله افتاده است.
فردا که ارباب خبردار شود
پدر و مادر گالش را بالای نوک درخت می‌برد (هزار فحش خواهد داد)

تبرستان
www.tabarestan.info



bamun gene men čelābe kuhe armun بَمون گِنِه مَن، چَلابِ کوئِه اَرْمون
 čelābe kuhe taneke duye armun چَلابِ کوئِه تَنیکِ دوئِه اَرْمون
 ye fermuni dešuye armun šiyāde شِیادِه یِ فِرْمونی دِشوئِه اَرْمون
 numze bāziye haršu haršuye armun نَوْمَزِه بَازِیِ هَر شو هَرشوئِه اَرْمون

بمون می‌گوید: بیلاق چلاو چه خوب است.
 دوغ رقیق چلاو چه خوب است.
 دوشاب خرمالوی شیاده چه خوب است.
 نامزدبازی، هرشب هرشب چه خوب است.

bapisse tim ve benešāen nexāne
baxušte gannem ve hepāen nexāne
čaku dune ve hepāten nexāne
vešil vešile harf bāten nexān

بَیسیه تیم، و بِنِشائِن نِخوانِه
بَخوشتِه گَنَم، و هِپائِن نِخوانِه
چَکو دونه و هِپاتِن نِخوانِه
وِشیل وِشیلِه حرف، باتِن نِخوانِه.

نشاء پوشیده، کاشتن نمی‌خواهد.
گندم خشکیده، پائیدن نمی‌خواهد.
دانه‌های پوک، بوجار نمی‌خواهد.
حرف‌های بی‌مزه، گفتن ندارد.

šukā re badime las las čaresse
me be re ke ve baite baremesse
vene vače bamunesse-ā- našiye
baremesse šukā bimu-e- daresse

شوکارِ بدیمه لَس لَس چَرَسّه
مه بَرِ که وَ بَئِیّه، بَرِمِسّه
وَنِه وَچِه بَمُونِسِه آ، نَشِیه
بَرِمِسّه شوکا، بیموئه، دَرَسّه

آهو را دیدم که داشت آهسته آهسته می چرید.
بوی مرا که گرفت، رم کرد.
بره اش ماند، نرفت.
آهو ی رمیده، برگشت.

pespelik par bayte eftāb burde. پسپلیک پَر بَیتِه، افتاب بورده.
 še xedde deryu ye dele despute. شِ خِد دِه دِریو یِه دِلِه دِسپوْتِه.
 eftāb jang baze sini re munesse. افتاب جَنگ بَزِه سینی رِ مونِسّه.
 me nanjān dāšte še sini re šurde. مِ نَن جان داشْتِه شِ سینی رِشورده.

گنجشک کوچک پر گرفت، خورشید غروب کرد.
 خودش را درون دریا فرو کرد.
 خورشید مثل یک سینی زنگ زده بود.
 مادر بزرگم داشت سینی اش را می شست.

te vesse daketeme dare duze
te vesse šāle jur kašeme zuze
te sese ker o katu re lāb bazume
tu širin hassiu farhāde numze

تِه وِسّه دَکِتِمِه دَرِه دوزِه
تِه وِسّه شَالِه جور کَشِمِه زوزِه
تِه سِه کِر وِکَتو رِ لَاب بَزومِه
تو شیرین هَسّی و فرهادِه نومزِه

برای تو به دره و بیابان افتادم.
برای تو مثل شغال زوزه می کشم.
برای تو کوه را شکافتم.
تو شیرینی و نامزد فرهاد هستی.

bene anne baxerde ay vešnā -e
hevā anne banušte ay tešnā -e
ādem lange vene rāh sangelāxe
ešQe ke ādeme dassē asā -e

بَنِه آن بَخَرْدِه آی وِشْنائِه
هَوَا آنِه بَنُوشْتِه آی تِشْنائِه
آدِم لَنگِه وِنِه رَاه سَنگِه لَآخِه
عَشَقِه کِه آدِمِه دَسَّ عَصَائِه

زمین این همه خورده، هنوز گرسنه است.
آسمان این همه نوشیده، هنوز تشنه است.
پای آدم لنگ است و راه، سنگلاخ.
فقط عشق است که عصای دست آدم است.

behār bimu više re hedār hakerde بهار بیمو ویشه ر هِدَار هَکِرْدِه.
 espe jeme tane halidār dākerde اِسپِه جِمِه تَن هَلّی دَار دَکِرْدِه.
 belbele jehāzze kakkimār hakerde بَلْبِلِه جِهَازِه کَکّی مَار هَکِرْدِه.
 me sarušte del hevāye lār hakerde مِه سَرُوشْتِه دِل، هَوایِ لَار هَکِرْدِه.

بهار آمد و از بیشه عبور کرد
 رخت سفیدی را بر درخت آلوده پوشاند
 گل شیپوری را جهیزیه‌ی بلبل قرارداد
 دل کوچ کرده‌ی من، هوای لار را کرده است.

behār-e- čelčelā hevāi bayye
še lā bālinne bayte rāhi bayye
avvele behār vanuše be bakerde
xāle pirzenā hājidelāi bayye

بهاره چلچلا، هوائی بیّه
ش لا بالینه بیته راهی بیّه
اول بهار ونوشه ب بکرده
خاله پیرزنا حاجی دلای بیّه

بهار آمد و پرستو دلش کوچ کرد.
زیرانداز و رواندازش را برداشت و راه افتاد
اول بهار وقتی بنفشه عطرش بلند شد
خاله پیرزن به «حاجی دلا» کوچید.

pit kele bimi čammeli kuter baymi	پیت کله بیمی، چَملی کوتر بیمی
attā tim dune asse esā par naymi	آتّا تیم دونه اسیه، اِسا پر نیمی
bene ame šc hevā ame mirāse	بَنه آمه شه، هِوا آمه میراثه
daiyene se mardeme jā sar naymi	دَئینه سه، مردِم جا سر نیمی

شباهنگ بودیم، کبوتر صحرایی شدیم!
حالا برای یک دانه پرواز نمی‌کنیم
زمین مال ماست، آسمان میراث‌مان
برای ماندن، با مردم نمی‌جنگیم!

paiz šellāQe bayte rā dakete	پَیْز، شِلَاقِه بَیْتِه را کِته
be jāne više ā sahrā dakete	به جان ویشه آ صَحرا دَکِته
rafequn jam bavvin tašše dakušim	رَفَقون جَم بَوّین تَشّه دَکوشیم
aluk dar karuje denyā dakete	آلُک دَر کَرُوجِه دَنیَا دَکِته

پاییز شلاقش را برداشت و راه افتاد.
(و) به جان جنگل و صحرا افتاد.
رفقا جمع شوید، آتش را خاموش کنیم.
(چون که) شعله در خرمن دنیا افتاده است.

men Qerseye baxuštene bāQ re dārme مین غرصه‌ی بخوشتین باغ ر دارمه
serxe tetime belbele dāQre dārme سرخه تتی م بلبله داغ ر دارمه
genene zemesune behār gum baiye گینه زمسونه، بهار گوم بایه
men behāre eftābe serāQre dārme مین بهاره افتابه سیراغ ر دارمه

من غصه‌ی خشکیدن باغ را دارم!
شکوفه‌ی سرخم، داغ بلبل را دارم.
می‌گویند زمستان است و بهار گم شده است.
من در انتظار آفتاب بهار هستم ...

serexe tetime ferdine māhe vačume سرخه تتیمه، فردینه ماهیه وچومه
 višeye dele meh bayte šu lampā sume ویشه‌ی دله، مه بیتّه شو لَمپا سومه
 dešte zemessun Qemire biye me xerāk دِشته زمِسون غَمیره بیه مه خِراک
 behār ke bimu veškuteme šung bazume بهار که بیمو، وِشکوتمه شونگ بزومه

شکوفه‌ی سرخم، زاده‌ی فروردینم
 در شب ابری جنگل، چراغم
 در تمام طول زمستون، سهمم نالیدن بود
 با بهار شکفتم و فریاد کشیدم.

۴۵

Lah hākerde Lahāre damme nayrin
peresin vene čam o xamme bayrin
čakune intā hasriy tisāpe
hasri re hadinā malhamme hayrin

لَه هاكِردِه، لَهَا رِه دَ مَّه نَیرین.
پَرسین وَنِه چَم و خَمَّه بَیرین.
اینتا، حَسریه تِیساپِه چَکونِه.
حَسری رَه‌دین آ مَلَهَمَّه هَیرین.

سیل آمد، جلوی سیلاب را نگیرید!
بلند شوید و سراز کارش درآورید
این سیل، اشک‌های پابرنه‌هاست
اشک را بدهید و مرهم را بگیرید.

له هاگردِه ، بهلین دنیا رِ بَوَرِه. Lah hākerde behlin denyā re bavre
 موزی و مَمَرز و اِفرّا رِ بَوَرِه. muzi o mamarez o efrā re bavre
 دنیا مَلَق بَزو، چَک دَر هِوائِه. denyā malleQ bazu čak dar hevā -e
 وِرِه کورمِی، بهلین دنیا رِ بَوَرِه. vere kurmi behlin denyā re bavre

سیل آمد بگذارید دنیا را ببرد .
 بلوط و ممرز و افرا را ببرد.
 دنیا وارونه شد، پا در هواست.
 می‌خواهیمش چه کار؟ بگذارید ببردش!

reme sāmūn hedāre sābenu -e
vene lemmer gāleš une xenu -e
telāre dare sar šemale su -e
māl re baduštene o nesfe šu -e

رِمِه سامون هِدَارِه سا بِنُوئِه
وَنِه لِمِمِر، گَالِشُون خِنُوئِه
تِلَارِ دَرِه سَر شِمَلِه سوئِه
مال رِ بَدُوشْتِنِه وَ نِصْفِه شوئِه

مرزبیشه، حوالی زمین صافی ست. (نام علفزاری در سنگچال)
پایین تر از آن خانه‌ی گالش است.
در آستانه‌ی تلار مشعلی روشن است.
گاوها را دوشیدند و شب به نیمه رسید.

kerād kālun paize guš vāre کِراد کالون پَئیزه گوش وارِه
baxušte čeleye kaš ve sevāre بَخوشتِه چله یِ کش وه سوارِه
gu on češ češ kenenne vene vesse گو وون چش چش کِننه ونه وسِه
gāleš dār re barušte pāye dāre گالش دار رِ بَرُوشتِه پایِ دارِه

گوشواره‌های پاییزی است ریشه‌های درخت افاقی
(که) بر شاخه‌ها آویزان است.
گاوها زل زده‌اند نگاه‌شان می‌کنند
چوپان، ریشه‌ها را تکاند و بر زمین ریخت و به نظاره ایستاده است.

paize māhe više jik damerde
više sedr o kāfure be bakerde
behār o tābessun gel biu gelun
paiz xaver bimu galun bamerde

پَئِزِه ماهِه وِشِه جِیک دَمِرْدِه
وِشِه سِدرو کافورِه بِ بَکِرْدِ
بِهَارو تَابِسون گِل بِيو گِلون
پَئِزِ خَوَرِیمو گِلون بَمِرْدِه

پاییز است و بیشه خاموش است.
بیشه، بوی مرگ می‌دهد.
در بهار و تابستان، گل‌ها بود.
در پاییز خبر آمد که «گلون» مرد.

۵۰

galun te gerdeni kerād kālune
te raččiyā sābeneye sāmune
haliye teti range te jemu -e
enāre teti range te tāmune

گلون تِه گردنی کِراد کالونِه
تِه رَچیا سابَنه یِ سا مونِه
هَلی یِ تَتی رَنگِه تِه چَموئِه
اِنارِه تَتی رَنگِه تِه تامونِه

«گلون!» گردنبد تو میوه‌ی درخت افاقی‌ست
رفت و آمد تو در حد و مرز سابنه است.
رنگ پیراهنت، رنگ شکوفه‌های آلوچه است.
گل‌های سرخ انار رنگ شلوار توست ...

۵۱

Pāppeli teti re girne nešune
kakkimāre hedārre girne šune
ve parpar nazene ki nāz baruše
ajik biye esā če nayre mune

پاپلی، تتی ر گیرنه نشونه
ککی مار هدار ر گیرنه شونه
و پرپرزنه کی ناز بروشه؟
آجیک بیه اسا چه نیره مونه

پروانه، شکوفه (ها) را انتخاب می‌کند
سمت گل شیپوری را می‌گیرد و می‌رود
او خودارایی نکند پس کی عشوه بفروشد؟!
روزی کرمی بیش نبود الان چرا به خودش نبالد؟!

paizemāhe belbel bayye xāmuš	پَئِیزِه ماهِه بِلِبِل بَیّه خاموش
jir jire jirjirāni ene me guš	جیر جیر جیر جیرانی اِنِه مِه گوش
xāni duni ke ve česse zanne juš	خوانی دونی کِه و چِسّه زَنّه جوش
belbele jenāze dare vene duš	بَلِبِلِه جَنَازِه دَرِه وَنِه دوش

پاییز است و بلبل خاموش شد.
صدای جیرجیرک به گوشم می‌رسد.
می‌خواهی بدانی چرا این قدر جوش می‌زند؟
جنازه‌ی بلبل روی دوشش سنگینی می‌کند!

۵۳

paize jirjirāni re munessi
begenne anjiliye sar xunessi
tere xanne zune ke per serui
tu višeye lāl beyyenne dunesi

پَئیزِه جیرجیرانی رِ مونستی
بِلِنِه آنجیلی یِ سَرِ خونستی
تِرِه خَنَه زونِه که پِرِ سروئی
تو وِشِه یِ لال بَیَنِه دونستی

جیرجیرک پاییز را می‌مانستی
روی درخت آنجیلی بلند می‌خواندی
به تو می‌خندیدند که پُر سروصدایی
ولی تو از لال شدن جنگل خبر داشتی.

šelāb bazu -e fe sevāhi sar, var
šelāb heressāe eftāb bazu -e
āsemune majme Qali bahiye
albe su āsemun re lāb bazu -e

صِوَا حِی سَر وَرْفِه شِلَاب بَزُوئِه
شِلَاب هِرَسَائِه اِفْتَاب بَزُوئِه
اَسِمُونِه مَجْمِه، قَلِی بَهیِه
اَلْب سو، اَسِمُون رِ لَاب بَزُوئِه

بامدادان، بوران باریدن گرفت
بوران تمام شد و آفتاب، در آمد
تشت آسمان زنگ‌زدایی شد
رعد و برق، آسمان را دو نیمه کرد!

۵۵

ame denyā četi dares baresse
ame deryue ou re vag banesse
gu dakte pammejāre vāri bayye
sagge sar hedāne kaftel davesse

اُمِه دَنیا چتی دَرس بَرَسّه
اُمِه دِریوِی او رِ وِگ بَنِسّه
گودَکتِه پَمّه جارِه واری بَیّه
سَگِه سَرهَدامه کَفَتیل دَوَسّه

دنیای ما چقدر آشفته بازار است!
دریای ما را قورباغه در نور دیده است
پنبه زاری است در هجوم گاو
سگ، رهاست و چوب را بسته اند.

xene re bašene bā gel besāten
čān sevāhi unje menzel besāten
xene bi āšeQi bi sekke su -e
āsheqi re vene bā del besāten

خَنِه رِ بَشِنِه با گِلِ بَسَاتِن
چَن صِوَاحِی اَوَن جِه مَنزِلِ بَسَاتِن
خَنِه بی عَاشِقِی بی سِکِه سوئِه
عَاشِقِی رَوِنِه با دِلِ بَسَاتِن

خانه را می‌توان با گل ساخت
(و) چند صباهی در آن منزل کرد
خانه بدون عاشقی سکه و سویی ندارد
عاشقی را باید با دل ساخت

xerābe višeye bi sar telārme
damerde kaleye bi taše mārme
sevāhi sare sarhušte talume
paize gu dakete pammejārme

خراب ویشه ی بی سرتلارمه
دمرده کله ی بی تش مارمه
صواحی سر سهوشته تلومه
پنیزه گو دکتیه پمه جارمه

کومه ی بی سقف جنگل مخروبه ام
اجاق خاموش بی هیزم
تله ی ویران یک صبحم
جالیز بی در و پیکر پاییزی ام

men hemsāye ye bxušte letkā me
men āssere be pare attā metkā me
paize ozer bemu mere banesse
jer dakateme, essāme nessāme!

مین همسایه‌ی بخوشته لتکامه
مین آسرب پر آتا متکامه
پئیزه اوزر بمو مره بنسه
جرد کتیمه، اسامه نسامه

من همسایه‌ی یک باغچه‌ی خشکیده‌ام
انباره‌ی بی‌پر یک بالشم
باد پاییزی آمد و بر من وزید
افتادم. ایستاده‌ام و نایستاده‌ام!

lesek bākele teti re balešte
še lezāQe vene tan jā behešte
šlek bimu lisekke Qerd hedāe
āsuk āsuk pahleme ben daxešte

لیسک، با کله تتی ر بِلِشْتِه
شِه لِزَاقِه وَنِه تَن جَا بَهْشْتِه
اَشَلِک بَیمو لَیسِکِه قِرْد هِدَائِه
اَسوک اَسوک پَهْلِم بِن دَخِشْتِه

حلزون ساقه‌ی باقلا را لیسید.
بنزاقش را روی ساقه جا گذاشت.
مار زردی آمد حلزون را بلعید.
و آهسته آهسته به زیر پلاخون خرید.

۶۰

kingesuverij mune giyne men sume کینگه سووریج مونه گینه مین سومه
men setāreye miā bahite šume مین ستاره ی میا بهیته شومه
xāneni dunin men kene zeke zāme خوانینی دونین مین کینه زک زامه
men gohere šabčērāQe vačume مین گوهر شبرآغه وچومه

کرم شبتاب قیافه می گیرید که من روشنایی ام
من ستاره ی شب ابری ام
می خواهید بدانید من زاده ی کی ام؟
من فرزند گوهر شبرآغم.

kingesuverij višeye lampā su -e کینگه سووریج، ویشیه ی لمپا سوئِه
setāre ye pali ve attā sesku -e ستاره ی پلّی و آتا سِسکوئِه
vaxti setāre o māh o eftāb danine وختی ستاره و ماه و افتاب دَنینه
kingesuverij tārike šu -e su -e کینگه سووریج، تاریکِه شوئِه سوئِه

کرم شبتاب، فانوس بیشه است.
پیش ستاره، یک ذره است.
هنگامی که ستاره و ماه و افتاب نیستند.
کرم شبتاب، چراغ شب تاریک است.

rame sar be sere bayye te kui
čappune charm tere bayye te kui
xārike delvari xejire yāri
ame jān te gere bayye te kui

رَمَه، سَر به سِرِه بَیّه، تِه کویی؟
چِپون چَرَم تِرِه بَیّه، تِه کویی؟
خاریکِه دِل وَری، خِجیرِه یاری
اَمِه جان تِه گِرِه بَیّه، تِه کویی؟

رَمه به آغل برگشتند، تو کجایی؟
دل چوپان آتش گرفت، تو کجایی؟
دلبری زیبا و یاری بسیار مقبولى
جان ما فدای تو شد، تو کجایی؟

۶۳

ته تو، مه داشت آ ناشتِ تش هِدائِه -e te tu, me dāšt ā nāšte taš heād -e
 مه پلماز وچاشتِ تش هِدائِه me pelemāz ā čāšte taš heād -e
 گرمه وا بیه بَنِسَه مه لِتکا garme vā biye banesse me letkā
 مه نکاشت آ دِ کاشتِ تش هِدائِه me nekāšt ā de kāšte taš heād -e

تب تو، دار و ندارم را به آتش کشید.
 غروب و نیمروزم را به آتش کشید.
 باد آتشی بود که بر باغم وزید.
 هرچه کاشته بودم و نکاشته بودم را به آتش کشید.

paiz bimu me sar sahrā dakete
 xeške čarde re čarxi vā dakete
 sare sahrā daket asbe ramuke
 kamen dakete asb jinga dakete

پائیز بیمو مه سر صحرا دکتیه
 خشکه چرده ر چرخي وا دکتیه
 سر صحرا دکت، اسب رموکه
 کمن دکتیه اسب، جینگا دکتیه

پائیز آمد و من سرم به صحرا افتاد
 چرخباد به برگ‌های خشک افتاد
 سری که به صحرا افتاده، مانند اسبی رمنده است
 اسب به کمند افتاده، به خرمنجا افتاده است!

چهار روز دنیا، تیرنگه دِمِه čāhār ruze denyā, tirenge deme
 هارِش تیرنگه خَوَری، چی گِمِه hāreš tirenge xaveri či geme
 دوک دوک که کَشِنِه، جوونی کاینِه duk duk ke kašene jevuni kāyne
 قَرَشِه کِه کِنِه، مرگِ اَدِمِه Qareše ke kenne marge ādeme

چهار روز دنیا مانند دم قرقاول است.
 بین در مورد قرقاول چه می‌گوییم:
 وقتی می‌خرامد، بذر جوانی می‌کارد.
 وقتی غج غج می‌کند یادآور پایان عمر آدمی است.

baxušte čarde re vāreš bašusse
gukki še šāx re dāre kaš bakusse
paleng viyāz haite gukki ye kaš
herāyte vene mehre re bajusse

بَخوشتِه چَرده رِ وارِش بَشوسِه
گوکی شِه شاخ رِ دارِ کَش بَکوسِه
پَلنگ وِیاز هَئیتِه گوکی یِ کَش
هَرایتِه ونِه مِهَرِه رِ بَجُوسِه

برگ خشکیده را باران شست
گوزن شاخس را با درخت خارید
پلنگ دورخیز کرد و به گوزن
آویزان شد و خرخره/اش را جویید!

māhi bai me deru re banessi
mere me sāmune jā bakenessi
tu zanjil nāšti me linge davenni
še gezlime jā me dassa davessi

ماهی بئی، مه دریو ربِستی
میره مه سامونه جا بکِنِستی
تو زنجیل ناشتی مه لینگه دَوَنی
ش گزلیم جا مه دسه دَوِستی

ماهی شدی دریای دلم را درنوردیدی
مرا از خانه وزندگی ام کندی
تو زنجیر نداشتی تا یایم را ببندی
با گیسویت دستم را بستی!

valikke rezreze vāreš bašurde
kenes ā fermuni sar bayye burde
temume dār ā xāl bi čarde bayne
faQad suhre dāre ke sabze murde

وَلَيْكِهِ رَز رِزِه وَا رِش بِشُورِدِه
كَنِسْ أَ فَرْمُونِي سَرِ بَيَّه بُورِدِه
تِمُوم دَارَا خَال بِي چَرْدِه بَيَّيْنِه
فَقَد سُوهرِه دَارِه كِه سَبزِ مُورِدِه

زالزالک جنگلی را باران شست.
ازگیل و خرمالو هم عمرشان تمام شده است.
تمام درخت‌ها بی برگ شده‌اند.
فقط سرو است که هنوز سبز مانده است.

behāri te se eftāb baxenese
gelāb az te geledim bakelesse
više vaxti ke bešnusse dar eni
jeme re še tane gā bakenesse

بهارى، تِ سِه اِفْتابِ بَخَنِسِه
گِلَاب از تِه گِلِ ديمِ بَكِلِسِه
ويشه وَختى كه بِشَنوسِه دَرانى
جِمِه رِ شِه تَن جا بَكِنِسِه

تو بهارى، خورشيد برايت خنديد
گلاب از روى گلت چكيد
جنگل وقتى كه شنيد دارى مى آيى
جامه از تنش درآورد.

۷۰

Paiz, pāpeli ye delvāre bayye
 enāre nāzeke del pāre bayye
 Qam o Qesse ame kelvāre bayye
 behāre māh amesser čāre bayye

پائیز، پاپلی ی دلواره بیّه
 اناره نازکه دل پاره بیّه
 غم و غصه امه کلواره بیّه
 بهار ماه امسیر چاره بیّه

پائیز موجب نگرانی پروانه شده است.
 دل نازک انار پاره شده است.
 غم و غصه کوله بارمان شده است.
 چاره‌ی ما، بهار است.

تبرستان
www.tabarestan.info

۷۱

lah hākerde baverde pāpeli re
xerāb hākerde belbele keli re
herāz o ruxene lebbe leQāre
ou dakte mahr o mejileye li re

له ها کرده بورده پاپلی ر
خراب ها کرده بلبله کلی ر
هراز و روخنه لب لقاره
او دکنه مهر و مجیله‌ی لی ر

سیل آمد و پروانه را برد
(و) لانه‌ی بلبل را ویران کرد
رودخانه و نهر از آب لبریز است
آب در سوراخ مار و مورچه افتاده است!



مهدی پورعمران، سال هاست که در زمینه‌ی زبان و ادبیات و فرهنگ مازندرانی می‌خواند و می‌نویسد. مجموعه داستان «از وارث تا ونوشه» از اولین آثار پژوهشی اوست.

بعد از آن، «نصاب مازندرانی» را بازخوانی و منتشر کرده است.

شعرهای محلی اش را در «گیله‌وا» و «بارفروش» و مقالاتش را در «چلیکا» و «درگستره‌ی مازندرانی» و دیگر نشریات فرهنگی به چاپ رسانده است.

«منظومه‌های حماسی و عاشقانه‌ی مازندرانی» و بررسی اشعار امیر پازواری را در دست چاپ دارد.

و یک تک‌نگاری درباره‌ی زادگاهش «سنگچال».

چند کتاب پژوهشی هم برای چاپ به مجموعه شناخت‌نامه مازندرانی سپرده است.

و دوبیتی‌های مازندرانی نیما یوشیج را در دست بازخوانی دارد.

«آنا میس مازرونی»، نخستین مجموعه شعر بومی اوست.